**تفسير نمونه    ج‏16    185**

\*\*\* تفسير: وعده بازگشت به حرم امن خدا

اين آيات كه آخرين آيات سوره قصص است پيامبر اسلام ص را مخاطب ساخته، و به دنبال بيان گوشه‏هايى از زندگى موسى بن عمران ع و مبارزه او با فرعونيان بشارتى به پيامبر اسلام ص و دستور العملهاى مؤكدى به او مى‏دهد.

گفتيم: نخستين آيه از اين آيات طبق مشهور در سرزمين" جحفه" در مسير پيامبر ص به سوى مدينه نازل شد، او مى‏خواهد به يثرب برود و آن را" مدينة الرسول" كند، هسته اصلى حكومت اسلامى را در آنجا تشكيل دهد و استعدادهاى نهفته را شكوفا سازد، و آنجا را پايگاه و سكويى براى دستيابى به حكومت گسترده الهى و اهدافش قرار دهد، اما با اين حال عشق و دلبستگى او به مكه سخت او را آزار مى‏دهد و دورى از اين حرم امن الهى براى او بسيار ناگوار است.

اينجا است نور وحى به قلب پاكش مى‏تابد و بشارت بازگشت به سرزمين مالوف را به او مى‏دهد، و مى‏گويد:" همان كسى كه قرآن را بر تو فرض كرد تو را به جايگاه و زادگاهت باز مى‏گرداند" (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى‏ مَعادٍ).

غم مخور همان خدايى كه موسى را در طفوليت به مادرش بازگرداند، همان خدايى كه او را بعد از يك غيبت ده ساله از مصر به زادگاه اصليش بازگردانيد تا چراغ توحيد را برافروزد و حكومت مستضعفان را تشكيل دهد و قدرت فرعونيان طاغوتى را درهم بشكند، همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مكه باز مى‏گرداند، و چراغ توحيد را با دست تو در اين سرزمين مقدس‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 186

برمى‏افروزد.

همان خدايى كه قرآن را بر تو نازل كرد و ابلاغش را فرض نمود و احكامش را واجب گردانيد، آرى خداى قرآن، خداى با عظمت زمين و آسمان اين امور در برابر قدرتش سهل و آسان است.

سپس مى‏افزايد در برابر خيره‏سرى مخالفان سرسخت" بگو: پروردگار من از همه بهتر مى‏داند چه كسى هدايت را از سوى او آورده، و چه كسى در ضلال مبين است" (قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُدى‏ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ‏).

راه هدايت روشن است و گمراهى آنها آشكار، آنها بيهوده خود را خسته مى‏كنند، خدا به خوبى مى‏داند و دلهاى حق‏طلب نيز از اين واقعيت آگاه است.

البته تفسير روشن آيه فوق همان بود كه در بالا گفتيم، ولى جمعى از مفسرين احتمالات ديگرى در كلمه" معاد" داده‏اند كه منظور از" معاد" بازگشت به حيات پس از مرگ" يا" سرزمين محشر" يا" خود مرگ" يا" مقام شفاعت كبرى" يا" بهشت" و يا" بيت المقدس" است كه معراجگاه نخستين پيامبر بود و مانند آن، ولى با توجه به محتواى مجموع سوره قصص و آنچه در سرگذشت موسى و بنى اسرائيل آمده، و شان نزولى كه در بالا آورديم همه اين معانى بعيد به نظر مى‏رسد، جز تفسير" معاد" يعنى محل بازگشت، به سرزمين مكه.

بعلاوه معاد روز قيامت چيزى نيست كه مخصوص پيامبر ص باشد، در حالى كه آيه تنها از پيامبر سخن مى‏گويد، و قرار گرفتن اين آيه بعد از آيه مربوط به پاداش و كيفر در قيامت نه تنها دليل بر اين مطلب نمى‏شود، بلكه ممكن است دليل بر عكس آن باشد، چرا كه آيه قبل، از پيروزى در سراى ديگر سخن مى‏گويد و مناسب اين است كه در آيه مورد بحث از پيروزى در اين جهان سخن بگويد.

\*\*\*

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 187

آيه بعد به يكى ديگر از بزرگترين نعمتهاى پروردگار به پيامبر اكرم مى‏پردازد و مى‏گويد:" تو هرگز اين اميد را نداشتى كه اين كتاب بزرگ آسمانى به تو القاء گردد، لكن رحمت پروردگار تو چنين ايجاب كرد" (وَ ما كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقى‏ إِلَيْكَ الْكِتابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ‏)[[1]](#footnote-1).

بسيارى از مردم بشارت ظهور آئين جديد را شنيده بودند و شايد گروهى از اهل كتاب و غير آنها انتظار مى‏كشيدند كه وحى بر آنان نازل شود و خدا اين مسئوليت را به آنها بسپارد، اما تو گمان نداشتى ولى خدا تو را از همه شايسته‏تر مى‏دانست، و اين آئين بزرگ تنها به دست تو مى‏بايست در جهان گسترده شود.

بعضى از مفسران بزرگ اين جمله را هماهنگ با جمله‏هايى دانسته‏اند كه قبلا در باره داستان موسى- خطاب به پيامبر اسلام- آمده بود، آنجا كه مى‏فرمود: وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى‏ مُوسَى الْأَمْرَ ... وَ ما كُنْتَ‏ ثاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ‏ ... وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا وَ لكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ‏:

" تو هرگز در وادى طور نبودى آنجا كه وحى به موسى فرستاديم ... در ميان مردم مدين زندگى نكردى ... در آن ساعتى كه فرمان رسالت بر موسى نازل شده حضور نداشتى اينها رحمت خدا است كه شامل حال تو شده و اخبار دقيقش را در اختيارت گذارده است"، بنا بر اين منظور از" كتاب" در اينجا همان سرگذشت انبياى پيشين است.

ولى اين تفسير با تفسير فوق، منافاتى ندارد و در حقيقت بخشى از آن محسوب مى‏شود.

سپس مى‏افزايد: اكنون به شكرانه اين نعمت بزرگ" هرگز از كافران‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 188

پشتيبانى مكن" (فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكافِرِينَ‏).

مسلما پيامبر ص هرگز پشتيبانى از كفار نمى‏كرد، اين دستور در مورد او تاكيد است، و در مورد ديگران بيان يك وظيفه مهم.

اين سخن در حقيقت هماهنگ با مطلبى است كه در آيات پيشين در مورد موسى خوانديم كه مى‏گفت" پروردگارا به خاطر نعمتى كه به من دادى، من هرگز پشتيبان مجرمان نخواهم بود" (در باره كمك به ظالمان در ذيل همان آيه 17 سوره قصص مشروحا بحث كرديم).

\*\*\* دو آيه پايان اين سوره، تاكيدى است بر مساله توحيد با تعبيرها و استدلالات گوناگون، توحيدى كه خمير مايه تمام مسائل دينى است، توحيدى كه هم اصل است و هم فرع، هم كل است و هم جزء.

در اين دو آيه چهار دستور به پيامبر ص داده شده و چهار توصيف از پروردگار به عمل آمده است، و مجموع بحثهايى را كه در آيات اين سوره آمده تكميل مى‏كند.

نخست مى‏گويد:" نبايد كفار تو را از آيات خداوند بعد از آنكه بر تو نازل شد باز دارند" (وَ لا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ‏).

گرچه نهى متوجه كفار است، اما مفهومش عدم تسليم پيامبر ص در برابر كارشكنيها و توطئه‏هاى آنها است، و درست به اين مى‏ماند كه بگوئيم:

نبايد فلان شخص تو را وسوسه كند، يعنى تسليم وسوسه‏هاى او مباش.

و به اين ترتيب به پيامبر ص دستور مى‏دهد هنگامى كه آيات الهى نازل شد بايد با قاطعيت روى آن بايستى، و هر گونه دو دلى و ترديد را از خود دور سازى، موانع را هر چه باشد از سر راه بردارى، و به سوى مقصد با قدمهاى محكم پيش بروى كه خدا همراه تو و پشتيبان تو است.

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 189

به گفته" ابن عباس" مفسر معروف، مخاطب گرچه شخص پيامبر ص است، اما منظور عموم مردمند، و از قبيل ضرب المثل معروف عرب" اياك اعنى و اسمعى يا جاره" مى‏باشد.

به دنبال اين دستور كه جنبه نفى داشت، دستور دوم را كه جنبه اثبات دارد صادر مى‏كند و مى‏گويد" به سوى پروردگارت دعوت كن" (وَ ادْعُ إِلى‏ رَبِّكَ‏).

خداوندى كه مالك تو است، صاحب اختيار تو است، و مربى و پرورش دهنده تو مى‏باشد.

سومين دستور بعد از دعوت به سوى اللَّه، نفى هر گونه شرك و بت‏پرستى است، مى‏گويد:" قطعا از مشركان مباش" (وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ‏).

كه راه توحيد آشكار است و نورانى، و رهروان آن بر صراط مستقيمند.

\*\*\* بالآخره چهارمين دستور، تاكيد مجددى است بر نفى هر گونه شرك، مى‏فرمايد:" هيچ معبود ديگرى را با خدا مخوان" (وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ).

اين دستورهاى پى در پى كه هر كدام ديگرى را تاكيد مى‏كند، اهميت مساله توحيد را در برنامه‏هاى اسلامى روشن مى‏سازد كه بدون آن همه چيز بر باد است.

و به دنبال اين دستورات چهارگانه، توصيفهاى چهارگانه‏اى از خدا مى‏كند، كه آنها نيز تاكيد پى در پى در مساله توحيد است.

نخست مى‏گويد:" هيچ معبودى جز او نيست" (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ).

" همه چيز جز ذات پاك او فانى و نابود مى‏شود" (كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ‏).

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 190

" حكم و حاكميت در جهان تكوين و تشريع مخصوص ذات پاك او است" (لَهُ الْحُكْمُ‏).

" و بازگشت همه شما، سرانجام به سوى او است" (وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏).

توصيفهاى سه‏گانه اخير مى‏تواند دليلى بر اثبات توحيد و ترك هر گونه بت‏پرستى باشد كه در توصيف اول آمده است.

زيرا هنگامى كه ما همه فانى هستيم و بقا منحصر به او است.

و هنگامى كه تدبير نظام هستى و حاكميت متعلق به او است.

و هنگامى كه بازگشت همه ما در قيامت به سوى او است، معبودهاى ديگر چه نقشى مى‏توانند داشته باشند؟ و چه چيز جز او قابل پرستش است؟

مفسران بزرگ در تفسير جمله" كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ‏" مطالب گوناگونى دارند كه بر محور تفسير" وجه" و كلمه" هالك" دور مى‏زند.

زيرا" وجه" از نظر لغت به صورت و قسمتى از بدن كه روبروى انسان قرار دارد گفته مى‏شود، اما هنگامى كه در مورد پروردگار به كار رود به معنى ذات پاك او است.

واژه" هالك" از ماده" هلاك" به معنى مرگ و نابودى است.

بنا بر اين جمله فوق اشاره به فناى همه موجودات جز ذات پاك او مى‏كند، نه تنها فناى بعد از پايان اين جهان، كه الان هم در برابر او فانى و هالكند! چرا كه موجودات امكانى وابسته به ذات پاك او هستند، و لحظه به لحظه فيض وجود را از او مى‏گيرند، در ذات خود چيزى ندارند و هر چه دارند از خدا است، كه اگر" نازى كند يك دم فرو ريزند قالبها"! گذشته از اين، موجودات اين جهان همه متغيرند و در معرض دگرگونيها حتى طبق عقيده حركت جوهرى ذات آنها عين تغيير و دگرگونى است، و مى‏دانيم حركت و تغيير به معنى فانى شدن و نو گشتن دائمى است، در هر لحظه‏اى موجودات‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 191

جهان ماده مى‏ميرند و زنده مى‏شوند. بنا بر اين اكنون هم هالكند و فانيند، تنها ذاتى كه تغيير و فنا در آن راه ندارد و استقلال محض است ذات مقدس او است.

و نيز مى‏دانيم در پايان اين جهان فنا و نيستى به صورت آشكارترى خودنمايى مى‏كند و به گفته قرآن‏ كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى‏ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ‏:

" تمام كسانى كه بر صفحه زمين هستند فانى مى‏شوند و تنها ذات ذو الجلال و گرامى خدا باقى مى‏ماند" (سوره رحمان آيه 26 و 27).

نه تنها زمينيان كه اهل آسمانها نيز فانى مى‏شوند وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ‏:" به هنگام" نفخ صور" تمام كسانى كه در آسمانها و زمين هستند مى‏ميرند" (زمر- 68).

اين تفسيرى است هماهنگ با ظاهر آيه و آيات ديگر قرآن.

اما بعضى از مفسران تفسيرهاى ديگرى نيز براى آن ذكر كرده‏اند از جمله اينكه:

منظور از" وجه" عمل صالح است و مفهوم آيه اين است كه تمام اعمال بر باد مى‏رود جز عملى كه براى ذات پاك خدا انجام شده باشد.

بعضى ديگر گفته‏اند: منظور از" وجه" همان جنبه انتساب اشياء به خدا است، بنا بر اين مفهوم آيه اين است كه همه چيز ذاتا معدوم است جز از ناحيه انتسابش به پروردگار.

بعضى گفته‏اند: وجه به معنى دين است، و مفهوم آيه چنين است كه همه آئينها فانى و باطل است جز آئين خدا، و جمله" لَهُ الْحُكْمُ‏" را به معنى حاكميت تشريعى و تاكيدى بر اين تفسير دانسته‏اند، همچنين جمله" وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏" را به معنى رجوع به خدا در اخذ شريعت تفسير كرده و تاكيد مجددى بر اين‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 192

معنى‏[[2]](#footnote-2).

اين تفاسير با آنچه در بالا گفتيم در حقيقت چندان منافاتى ندارد چرا كه هنگامى كه دانستيم تنها چيزى كه در اين عالم باقى مى‏ماند ذات پاك خدا است روشن مى‏شود آنچه نيز به نحوى با ذات پاك او مربوط است، آن نيز رنگ بقاء و ابديت به خود مى‏گيرد: آئين خدا كه از ناحيه او است ابدى است، عمل صالح كه براى او است ابدى است، رهبران الهى كه به او ارتباط دارند از اين نظر كه به او مربوطند رنگ جاودانى دارند، خلاصه هر چيز به نحوى با ذات پاك او پيوند و ارتباطى داشته باشد از آن نظر فنا و هلاك براى او نيست (دقت كنيد).

\*\*\* نكته‏ها:

1- چگونه همه اشياء فانى مى‏شوند؟

از جمله سؤالاتى كه در ذيل آيه فوق مطرح شده اين است كه اگر همه چيز در پايان جهان نابود مى‏گردد بايد خاكهايى كه از بدن انسانها حاصل شده نيز از ميان برود در حالى كه قرآن كرارا تصريح كرده كه ما اين خاكها را جمع كرده بار ديگر از آن انسانها را به وجود مى‏آوريم، و يا انسانها در قيامت از قبرهايشان سر برمى‏آورند.

و نيز طبق ظاهر آيات قرآن بهشت و دوزخ هم اكنون آفريده شده‏اند (تعبير اعدت للمتقين يا مشابه آن كه اشاره به آماده شدن بهشت براى پرهيزگاران است در دو مورد از آيات قرآن آل عمران- 133 و حديد 21 و تعبير اعدت للكافرين در مورد دوزخ در دو مورد بقره- 24- آل عمران- 131 آمده است).

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 193

آيا بهشت و دوزخ نيز در پايان جهان فانى و نابود مى‏شوند؟! از همه اينها گذشته، عقيده به حيات برزخى انسانها داريم و آن را از آيات قرآن در مورد ارواح استفاده كرده‏ايم آيا آنها نيز نابود مى‏شوند؟! پاسخ همه اين سؤالات با توضيح زير روشن مى‏گردد.

بسيار مى‏شود كه منظور از" هلاك" و نابودى و فنا،" به هم خوردن نظام" است، نه از بين رفتن مواد، مثلا اگر يك ساختمان بوسيله زلزله متلاشى شود در اينجا هالك و فانى بر آن صدق مى‏كند، در حالى كه مواد آن موجود است تنها نظامش از هم گسيخته.

و مى‏دانيم در پايان اين جهان، خورشيد بى فروغ، و ماه تاريك، و كوه‏ها از هم متلاشى مى‏شوند، و موجودات زنده همه مى‏ميرند، اين است معنى هلاك آنها، اين از يك سو.

از سوى ديگر هلاك و فنا مربوط به دنيا و آنچه در دنيا است، اما بهشت و دوزخ، چه آن را در باطن و درون اين جهان بدانيم و چه بيرون و محيط بر اين جهان، آنها جزء اين دنيا نيستند كه حكم فنا و نابودى نظام آنها را شامل گردد آنها متعلق به جهان ديگر و آخرتند، و نه اين جهان.

از سوى سوم در بالا گفتيم هلاك و فنا در مورد موجودات امكانى منحصر به پايان جهان نيست، آنها الان هم فانى و هالكند كه در درون ذات از خود چيزى ندارند و هر چه دارند از ديگرى است، آنها متغيرند و دائما در حال حركت، و مى‏دانيم حركت به معنى فناى تدريجى و تركيبى از وجود و عدم است.

با اين توضيحات پاسخ سؤالات فوق، كاملا روشن مى‏شود.

\*\*\* 2- تفسير انحرافى براى جمله" و لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ"

جمعى از" وهابيين" كه اصرار دارند مساله" توسل و شفاعت" با حقيقت‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 194

توحيد سازگار نيست گاهى به آيه فوق، و آيات مشابه آن، استدلال كرده‏اند، آنها مى‏گويند: قرآن صريحا از عبادت و پرستش غير خدا و اينكه نام كسانى را همراه نام خدا ببريم نهى كرده است‏ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (سوره جن آيه 18).

در حالى كه منظور از اين گونه آيات مسلما اين نيست كه ما اشخاص ديگرى را صدا نزنيم، منظور همان چيزى است كه از كلمه" مع اللَّه" (با خدا) استفاده مى‏شود، يعنى اگر كسى كار خدا را از غير خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند، مشرك است.

اما اگر ما همه قدرتها را مخصوص خدا بدانيم و كسى را با او همراه و مبدء اثر نشناسيم، ولى معتقد باشيم اولياء خدا به اذن و فرمان او شفاعت مى‏كنند و به آنها متوسل شويم كه در پيشگاه خدا براى ما شفاعت كنند، اين عين توحيد است و اين همان چيزى است كه مكرر در آيات قرآن به آن اشاره شده است.

آيا هنگامى كه برادران يوسف به پدر گفتند: يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا:" اى پدر براى ما از خداوند آمرزش بطلب" (سوره يوسف- 97) اين شرك بود؟! يا هنگامى كه قرآن مى‏گويد: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً:" اگر آنها هنگامى كه به خود ستم مى‏كنند (و مرتكب گناهى مى‏شوند) نزد تو آيند و از خدا طلب آمرزش كنند و پيامبر نيز براى آنها استغفار كند، خدا را تواب و رحيم مى‏يابند" (نساء- 64) دعوت به سوى شرك است؟! حقيقت شفاعت و توسل نيز چيزى جز اين نيست‏[[3]](#footnote-3).

\*\*\* پروردگارا! نور توحيد و معرفتت را در قلب ما بيفكن تا جز تو نبينيم‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 195

و جز تو نجوئيم و جز تو نخواهيم.

خداوندا! ارتباط ما را به ذات پاكت روز به روز محكمتر كن، تا از اين طريق بقاء و جاودانگى ذاتت در روح ما پرتوافكن گردد.

بارالها! محبت دنيا، برترى‏جويى، فساد در ارض را از جان ما دور كن و ما را در صف پرهيزگاران كه عاقبت نيك براى آنها است، قرار ده (و العاقبة للمتقين).

پايان سوره قصص- از تفسير نمونه ج 16 بيست و يكم رمضان المبارك 1403- 12 تير ماه 1362

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 197

(29) سوره عنكبوت اين سوره در" مكه" نازل شده و داراى 69 آيه است‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 198

محتواى سوره عنكبوت‏

مشهور در ميان جمعى از محققين اين است كه تمام اين سوره در مكه نازل شده است، و به اين ترتيب محتواى آن هماهنگ با محتواى سوره‏هاى مكى است سخن از مبدء و معاد است، سخن از قيام انبياى بزرگ پيشين و مبارزه آنها با مشركان و بت‏پرستان جبار و ستمگر و پيروزى آنها و نابودى اين گروه ظالم است.

سخن از دعوت به سوى حق و آزمايشهاى الهى و بهانه‏جوئيهاى كفار در زمينه‏هاى مختلف است.

هر چند جمعى يازده آيه آغاز اين سوره را استثناء كرده‏اند و معتقدند اين يازده آيه در مدينه نازل شده است، انگيزه آنها بر اين اعتقاد، شايد پاره‏اى از شان نزولهايى است كه بعدا به آن اشاره خواهيم كرد و بحث از جهاد كه در اين آيات وارد شده، و همچنين اشاره‏اى كه در بعضى از آنها به مساله منافقين است، و اينها متناسب با سوره‏هاى مدنى است.

ولى بعدا خواهيم ديد كه اين امور منافاتى با" مكى" بودن سوره ندارد، و به هر حال نامگذارى اين سوره به" سوره عنكبوت" از آيه 41 آن گرفته شده كه بت‏پرستان را كه تكيه بر غير خدا مى‏كنند تشبيه به عنكبوت مى‏كند كه تكيه‏گاهش، تارهاى سست و بى‏بنياد است.

به طور كلى مى‏توان گفت بحثهاى اين سوره در چهار بخش خلاصه مى‏شود:

1- بخش آغاز اين سوره كه پيرامون مساله" امتحان" و" وضع منافقان" است و اين دو پيوند ناگسستنى با هم دارند، چرا كه شناخت منافقان جز در طوفانهاى امتحانات و آزمونها ممكن نيست.

2- بخش ديگرى كه در حقيقت براى دلدارى پيامبر ص و مؤمنان اندك‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 199

نخستين از طريق بيان گوشه‏هايى از سرنوشت پيامبران بزرگى همچون نوح و ابراهيم و لوط و شعيب است كه در برابر گردنكشانى همچون نمرود و ثروتمندان خودخواه قرار داشتند، ابزار اين مبارزه، كيفيت اين مبارزه و پايان آن، مشخص شده است تا هم دلدارى براى مؤمنان باشد و هم هشدارى براى بت‏پرستان سنگدل و ستمگر كه در عصر پيامبر ص بودند.

3- بخش ديگرى از اين سوره كه مخصوصا در اواخر سوره قرار گرفته از توحيد، و نشانه‏هاى خدا در عالم آفرينش، و مبارزه با شرك، سخن مى‏گويد، و و جدان و فطرت انسانها را در اينجا به داورى مى‏طلبد.

4- قسمت ديگرى از اين سوره مباحث متنوعى پيرامون ضعف و ناتوانى معبودهاى ساختگى، و عابدان" عنكبوت صفت" آنها است و همچنين عظمت قرآن و دلائل حقانيت پيامبر اسلام و لجاجت مخالفان و نيز يك سلسله مسائل تربيتى همچون نماز، نيكى به پدر و مادر، اعمال صالح و طرز بحث و برخورد منطقى با مخالفان دور مى‏زند.

\*\*\*

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 200

فضيلت اين سوره‏

در تفسير مجمع البيان از پيامبر گرامى اسلام ص چنين آمده است:

من قرء سورة العنكبوت كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل المؤمنين و المنافقين:

" هر كس سوره عنكبوت را بخواند به تعداد تمام مؤمنان و منافقان، ده حسنه براى او نوشته مى‏شود".

مخصوصا در باره تلاوت سوره عنكبوت و روم در ماه رمضان در شب بيست و سوم، فضيلت فوق العاده‏اى وارد شده است تا آنجا كه در حديثى از امام صادق ع مى‏خوانيم:

من قرء سورة العنكبوت و الروم فى شهر رمضان ليلة ثلاث و عشرين فهو و اللَّه من اهل الجنة، لا استثنى فيه ابدا، و لا اخاف ان يكتب اللَّه على فى يمينى اثما، و ان لهاتين السورتين من اللَّه مكانا:

" هر كس سوره عنكبوت و روم را در ماه رمضان شب بيست و سوم تلاوت كند به خدا سوگند اهل بهشت است، و من هيچكس را از اين مساله استثناء نمى‏كنم، و نمى‏ترسم كه خداوند در اين سوگند قاطع من گناهى بر من بنويسد، و مسلما اين دو سوره در پيشگاه خدا بسيار ارج دارد"[[4]](#footnote-4).

بدون شك محتواى پربار اين دو سوره و درسهاى مهم توحيدى آن، و برنامه‏هاى سازنده عملى كه در اين دو سوره ارائه شده است كافى است كه هر انسانى را كه اهل انديشه و الهام و عمل باشد به بهشت جاويدان سوق دهد.

بلكه شايد تنها اگر از نخستين آيه سوره عنكبوت الهام بگيريم، مشمول‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 201

سوگند امام صادق ع شويم، همان آيه‏اى كه مساله امتحان عمومى انسانها را مطرح مى‏كند و مى‏گويد: همه بدون استثناء در بوته آزمايشها قرار مى‏گيرند تا سيه‏روى شوند آنها كه غش دارند.

چگونه ممكن است انسان اين آزمون عظيم را كاملا باور داشته باشد و خود را براى آن آماده نسازد، و اهل تقوا و پرهيزگارى نگردد؟

\*\*\*

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 202

[سوره العنكبوت (29): آيات 1 تا 3]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

الم (1) أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ (2) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ (3)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر 1- الم 2- آيا مردم گمان كردند به حال خود رها مى‏شوند و آزمايش نخواهند شد؟! 3- ما كسانى را كه پيش از آنان بودند آزموديم (و اينها را نيز امتحان مى‏كنيم) بايد علم خدا در مورد كسانى كه راست مى‏گويند و كسانى كه دروغ مى‏گويند تحقق يابد.

شان نزول:

بعضى از مفسران روايتى نقل كرده‏اند كه بر طبق آن" يازده آيه" آغاز اين سوره در مدينه نازل شده، در مورد مسلمانانى كه در مكه بودند و اظهار اسلام مى‏كردند اما حاضر به هجرت به مدينه نبودند، آنها نامه‏اى از برادران خود در مدينه دريافت داشتند كه در آن تصريح شده بود:" خدا اقرار به ايمان را از شما نمى‏پذيرد مگر اينكه هجرت كنيد و به سوى ما بيائيد" آنها تصميم به هجرت گرفتند و از

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 203

مكه خارج شدند، جمعى از مشركان به تعقيب آنان پرداختند و با آنان پيكار كردند بعضى كشته شدند و بعضى نجات يافتند (و احتمالا بعضى نيز تسليم شده به مكه بازگشتند).

بعضى ديگر" آيه دوم" را در مورد عمار ياسر و جمعى ديگر از مسلمانان نخستين مى‏دانند كه ايمان آوردند و سخت تحت شكنجه دشمنان واقع شدند.

بعضى گفته‏اند آيه هشتم در مورد اسلام آوردن" سعد بن ابى وقاص" نازل شده.

ولى بررسى خود اين آيات نشان مى‏دهد كه هيچ دليلى بر مساله ارتباط آيات با هجرت در آنها نيست تنها بيانگر فشارهايى است كه بر مؤمنان در آن زمان از ناحيه دشمنان، و حتى گاه از ناحيه پدران و مادران مشرك آنها وارد مى‏شد.

اين آيات مسلمانان را تشويق به استقامت و پايمردى در برابر موج فشار دشمن مى‏كند، و اگر سخن از جهاد به ميان آورده نيز ظاهرا جهاد در همين زمينه است، نه جهاد مسلحانه دستجمعى و گروهى، كه دستور آن در مدينه نازل شد.

و نيز اگر سخن از منافقان مى‏گويد ممكن است اشاره به گروه سست ايمانى باشد كه احيانا در مكه در لابلاى مسلمانان وجود داشتند، گاه با مسلمانان همراه بودند و گاه با مشركان، و كفه هر كدام سنگينتر مى‏شد به سوى او مى‏چرخيدند! به هر حال پيوستگى و انسجام آيات اين سوره ايجاب مى‏كند كه همه آنها را" مكى" بدانيم و روايات بالا كه خود با يكديگر انسجام ندارد نمى‏تواند اين بهم پيوستگى را بر هم زند.

تفسير: آزمايش الهى يك سنت جاويدان‏

باز در آغاز اين سوره به حروف مقطعه (الف- لام- ميم) برخورد مى‏كنيم كه تا كنون بارها تفسير آن را از ديدگاههاى مختلف بيان كرده‏ايم‏[[5]](#footnote-5).

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 204

\*\*\* بعد از ذكر حروف مقطعه به يكى از مهمترين مسائل زندگى بشر كه مساله شدائد و فشارها و آزمونهاى الهى است اشاره مى‏كند.

نخست مى‏گويد:" آيا مردم گمان كردند همين اندازه كه اظهار ايمان كنند و شهادت به توحيد و رسالت پيامبر دهند به حال خود واگذارده خواهند شد و امتحان نمى‏شوند"؟! (أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ‏)[[6]](#footnote-6).

\*\*\* بعد بلافاصله به ذكر اين حقيقت مى‏پردازد كه امتحان يك سنت هميشگى و جاودانى الهى است، امتحان مخصوص شما جمعيت مسلمانان نيست، سنتى است كه در تمام امتهاى پيشين جارى بوده است. مى‏فرمايد:" ما كسانى را كه قبل از آنها بودند آزمايش كرديم" (وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ‏).

آنها را نيز در كوره‏هاى سخت امتحان افكنديم، آنها نيز همچون شما در فشار دشمنان بيرحم و جاهل و بيخبر و متعصب و لجوج قرار داشتند، هميشه ميدان امتحان باز بوده و گروهى در اين ميدان شركت داشته‏اند.

بايد هم چنين باشد چرا كه در مقام ادعا هر كس مى‏تواند خود را برترين مؤمن، بالاترين مجاهد، و فداكارترين انسان معرفى كند، بايد وزن و قيمت و ارزش اين ادعاها از طريق آزمون روشن شود، بايد معلوم گردد تا چه اندازه نيات درونى و آمادگيهاى روحى با اين گفته‏ها هماهنگ يا ناهماهنگ است؟

آرى" بايد خدا بداند چه كسانى راست مى‏گويند، و چه كسانى دروغگو هستند" (فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ‏).

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 205

بديهى است خدا همه اينها را مى‏داند، حتى قبل از خلقت انسانها، منظور از علم در اينجا همان تحقق عينى مسائل و وجود خارجى آنها است، و به تعبير ديگر ظهور آثار و شواهد عملى است، يعنى بايد علم خدا در باره اين گروه عملا در خارج پياده شود، و تحقق عينى يابد، و هر كس آنچه را در درون دارد بيرون ريزد، اين است معنى" علم" هنگامى كه در اينگونه موارد در مورد خداوند به كار مى‏رود.

دليل اين مساله نيز روشن است زيرا نيات درونى و صفات باطنى تا در عمل انسان تحقق و عينيت پيدا نكند ثواب و جزا و كيفر مفهوم ندارد.

آزمايش براى تحقق بخشيدن به نيات و صفات درونى است.

و به عبارت ديگر اين عالم همچون يك" دانشگاه" يا يك" مزرعه" است (اين تشبيهات در متون احاديث اسلامى وارد شده) برنامه اين است كه در دانشگاه استعدادها شكوفا گردد، لياقتها پرورش يابد، و آنچه در مرحله" قوه" است به" فعليت" برسد.

بايد در اين مزرعه نهاد بذرها ظاهر گردد، و از درون آنها جوانه‏ها بيرون آيد، جوانه‏ها سر از خاك بردارند، پرورش يابند، نهال كوچكى شوند و سرانجام درختى تنومند و بارور، و اين امور هرگز بدون آزمايش و امتحان ممكن نيست.

و از اينجا مى‏فهميم كه آزمايشهاى الهى نه براى شناخت افراد است، بلكه براى پرورش و شكوفايى استعدادها است.

بنا بر اين اگر ما آزمايش مى‏كنيم براى كشف مجهولى است، اما اگر خداوند آزمايش مى‏كند براى كشف مجهول نيست كه علمش به همه چيز احاطه دارد بلكه براى پرورش استعدادها و به فعليت رسانيدن قوه‏ها است‏[[7]](#footnote-7).

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 206

\*\*\* نكته: 1- آزمونها در چهره‏هاى مختلف‏

گرچه بيان عموميت امتحان براى تمام اقوام و جمعيتها، اثر سازنده بسيار قابل ملاحظه‏اى براى مؤمنان مكه كه در آن روز در اقليت شديدى بودند داشت و توجه به اين واقعيت آنها را در مقابل دشمنان، سخت مقاوم و شكيبا مى‏كرد، ولى اين منحصر به مؤمنان مكه نبود بلكه هر گروه و جمعيتى به نوعى در اين سنت الهى شريك و سهيمند و امتحانات خداوند در چهره‏هاى گوناگون به سراغ آنها مى‏آيد.

گروهى در محيطهايى قرار مى‏گيرند كه از هر نظر آلوده است، وسوسه‏هاى فساد از هر طرف آنها را احاطه مى‏كند، امتحان بزرگ آنها اين است كه در چنين جو و شرائطى همرنگ محيط نشوند و اصالت و پاكى خود را حفظ كنند.

گروهى در فشار محروميتها قرار مى‏گيرند، در حالى كه مى‏بينند اگر حاضر به معاوضه كردن سرمايه‏هاى اصيل وجود خود باشند، فقر و محروميت به سرعت درهم مى‏شكند، اما به بهاى از دست دادن ايمان و تقوا و آزادگى و عزت و شرف، و همين آزمون آنها است.

گروهى ديگر بر عكس غرق در نعمت مى‏شوند و امكانات مادى از هر نظر در اختيارشان قرار مى‏گيرد، آيا در چنين شرائطى، قيام به وظيفه شكر نعمت مى‏كنند؟ يا غرق در غفلت و غرور و خودخواهى و خودبينى، غرق در لذات و شهوات و بيگانگى از جامعه و از خويشتن مى‏شوند؟! گروهى- همچون غرب و شرق‏زده‏هاى عصر ما- با كشورهايى روبرو مى‏شوند كه در عين دورى از خدا و فضيلت و اخلاق، از تمدن مادى خيره كننده‏اى‏

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 207

بهره‏مندند و رفاه اجتماعى قابل ملاحظه‏اى دارند، در اينجا جاذبه نيرومند مرموزى آنها را به سوى اين نوع زندگى مى‏كشاند كه به قيمت زير پا نهادن همه اصولى كه به آن اعتقاد دارند و به قيمت تن دادن به ذلت وابستگى چنان زندگى را براى خود و جامعه خويش فراهم سازند، اين نيز يك نوع آزمون است.

مصيبتها، درد و رنجها، جنگ و نزاعها، قحطى و گرانى و تورم، حكومتهاى خودكامه، كه انسانها را به بردگى و اسارت خود دعوت مى‏كنند و آنها را به تسليم در برابر برنامه‏هاى طاغوتى خود فرا مى‏خوانند، و بالآخره امواج نيرومند هواى نفس و شهوت، هر يك از اينها وسيله آزمايشى است بر سر راه بندگان خدا، و در همين صحنه‏ها است كه ايمان و شخصيت و تقوى و پاكى و امانت و آزادگى افراد مشخص مى‏شود.

اما براى پيروزى در اين آزمونهاى سخت، جز تلاش و كوشش مستمر و تكيه بر لطف خاص پروردگار راهى نيست.

جالب اينكه در حديثى كه در اصول كافى از بعضى از معصومين در تفسير آيه‏ أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ‏ آمده چنين مى‏خوانيم:

يفتنون كما يفتن الذهب، ثم قال يخلصون كما يخلص الذهب!:

" آزمايش مى‏شوند همانگونه كه طلا در كوره آزمايش مى‏شود، و خالص مى‏شوند همانگونه كه فشار آتش ناخالصيهاى طلا را از بين مى‏برد و آن را خالص مى‏كند"[[8]](#footnote-8).

به هر حال عافيت‏طلبانى كه گمان مى‏كنند همين اندازه كه اظهار ايمان كنند در صف مؤمنان قرار مى‏گيرند و در اعلى عليين بهشت همنشين پيامبران و صديقين و شهداء خواهند بود سخت در اشتباهند.

تفسير نمونه، ج‏16، ص: 208

به گفته امير مؤمنان على ع در نهج البلاغه‏

و الذى بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة، و لتغربلن غربلة، و لتساطن سوط القدر، حتى يعود اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم:

" سوگند به كسى كه پيامبر ص را به حق مبعوث كرده به شدت مورد آزمايش قرار مى‏گيريد، و غربال مى‏شويد، و همانند محتويات يك ديگ به هنگام جوشش، زير و رو خواهيد شد، آن چنان كه بالاى شما پائين و پائين بالا قرار خواهد گرفت"![[9]](#footnote-9).

اين سخن را هنگامى مى‏گويد كه تازه مردم با او بيعت كرده‏اند و در انتظار اين هستند كه ببينند او با تقسيم اموال بيت المال و مقامها چه مى‏كند؟! آيا با همان معيارهاى گذشته و تبعيضها يا بر معيار تلخ عدالت محمدى؟!\*\*\*

تفسير نمونه، ج‏16، ص: [[10]](#footnote-10)

1. ( 1) بعضى از مفسران" الا" را در اينجا به معنى استثناء گرفته‏اند و سپس قائل به حذف و تقدير شده‏اند، ولى گروهى ديگر گفته‏اند الا در اينجا به معنى" لكن" مى‏باشد و جنبه استدراك دارد، و اين معنى نزديكتر به نظر مى‏رسد. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) روايات متعددى در تفسير" نور الثقلين" در ذيل اين آيه وارد شده كه در بعضى از آنها" وجه" به دين خدا، و در بعضى به" رهبران الهى" و آنچه منسوب به خدا است تفسير شده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) براى توضيح بيشتر به جلد چهارم صفحه 366( ذيل آيه 35 مائده) و جلد اول ذيل آيه 48 سوره بقره مراجعه فرمائيد. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1)" ثواب الاعمال"( طبق نقل تفسير نور الثقلين جلد 4 صفحه 147)- قابل توجه اينكه اين بخش از تفسير را درست در آستانه شب 23 ماه رمضان 1403 هجرى مى‏نويسيم. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 1) به جلد اول آغاز سوره بقره و جلد دوم آغاز سوره آل عمران و جلد 6 آغاز سوره اعراف مراجعه فرمائيد. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1)" يفتنون" از ماده" فتنه" در اصل به معنى گذاشتن طلا در آتش براى شناخته شدن ميزان خلوص آن است، سپس به هر گونه آزمايش ظاهرى و معنوى اطلاق شده است( براى توضيح بيشتر به جلد 2 صفحه 17 مراجعه شود). [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 1) توضيح بيشتر در مورد آزمايش الهى و جوانب مختلف اين موضوع در جلد اول ذيل آيه 157 سوره بقره بيان شده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 1)" اصول كافى" طبق نقل تفسير نور الثقلين ج 4 ص 148. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1) نهج البلاغه خطبه 16. [↑](#footnote-ref-9)
10. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، 28جلد، دار الكتب الإسلامية - ايران - تهران، چاپ: 10، 1371 ه.ش. [↑](#footnote-ref-10)